

نشست سران قوا به درخواست چه کسی لغو شد؟

صفحه ۲



روزنامه سراسری صبح ایران / سال نهم / شماره ۲۸۸۲ / چهارشنبه ۶ مهر ۱۳۹۹ / ۱۹ آذر ۱۴۲۲ / ۸ صفحه / قیمت ۲۰۰۰

شهر نیمه تعطیل هم نیست!

کرونا بر خی از اصناف تهران و اصفهان و بعضی از شهرهای دیگر را تعطیل کرده است

سردار، طارمی و عابدزاده به اردو رسیدند



از طرف دیگر همه می‌دانیم وقتی به خانه می‌رویم باید لباس‌هایمان را عوض کنیم بنابر این مشکلی نیست؛ مشتریان هم همین ها را می‌دانند. خودشان مراقبت می‌کنند و برای همین هم مشتریان ما خیلی بیشتر شده است؛ خدا را شکر.

هنوز حرف‌مان تمام نشده آقایانی از راه می‌رسند و می‌گویند مستقیم می‌روی. راننده موتورسیکلت، کلاه کاسکتش را روی سر می‌گذارد و می‌گوید: بپر بالا و با مسافر می‌گازد و می‌رود.

راننده تاکسی مثل خیلی از راننده‌های دیگر برای خودش کارشناسی شده است. می‌گوید: حدود ۱۰ درصد اصناف را تعطیل کرده اند؛ اصنافی که تاثیر زیادی در رفت و آمدها نداشته اند. مدارس و دانشگاه‌ها که عملاً آموزش‌شان مجازی بوده؛ خوب معلوم است فقط قشر

اداری‌شان در منزل مانده اند

رئیس پلیس نظارت بر اماکن عمومی پایتخت تصریح کرد: برگزاری هرگونه مراسم اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و همایش‌ها ممنوع بوده و باشگاه‌های ورزشی و ورزش‌های پربرخورد اعم از کشتی، کاراته و جودو اجازه فعالیت ندارند. سرهنگ مرادی ادامه داد: فعالیت مراکز تفریحی آبی، استخرهای سرپوشیده و باشگاه‌های بدنسازی و همچنین کافه، قهوه‌خانه، چایخانه و باغ وحش شهربازی‌ها ممنوع است.

گشت‌های نظارتی به طور فعال در سطح تهران در حال انجام است و با توجه به حضور نماینده دادستانی یا هر واحد صنفی که متخلف باشد و دستورالعمل‌ها را رعایت نکرده باشد برخورد شده و در همان لحظه پلمب می‌شود.

از زن به خاطر سوء برداشتی که شده عذرخواهی می‌کنم. می‌گویم: موضوع گزارش ما کرونا و محدودیت‌های کرونایی است؛

می‌خواهیم بدانیم که محدودیت‌ها چقدر تاثیر بر رفت و آمدها گذاشته است.

زن که آرام‌تر شده، خودمانی‌تر می‌گوید: خانم؛ خیلی‌ها به نان شب‌شان محتاج هستند؛ اگر بمانند خانه و بیرون نیایند از کجا می‌خواهند بیاورند و شکم زن و بچه‌شان را سیر کنند.

شوهر خودم کارگر ساختمانی روزمرد است. اگر روزی کار پیدا نکند خرج ما را چه کسی می‌دهد؟

زن ادامه می‌دهد: همان شب‌عید پادتان هست که همه جا را بستند؛ هیچ کسی نیامد بپرسد که از کجا می‌آورید می‌خورید. درست است که کرونا هست و مرگ و میر اما وقتی مجبور باشی باید در هر شرایطی کار کنی.

پسر بچه دست مادرش را می‌کشد و بلند می‌گوید: مامان بس است؛ این را برایم بخر؛ قبول داده بودی که برایم یک شلوار جدید بخری و مادر را به سمت مغازه می‌برد.

سر چهارراه که رسیدم بازار گرمی موتورسواران داغ داغ است. از رهگذران می‌پرسند کجا می‌روی؛ سریع و ارزان می‌رسانیم‌تان.

از یکی از آنها می‌پرسم درآمدتان چگونه است با این اوضاع کرونایی؛ نمی‌ترسید مسافرتان کرونایی باشد و مبتلا شوید؟

راکب موتورسوار می‌گوید: کرونا هر چه که داشت برای من بد نداشت.

تعجب می‌کنم و می‌گویم یعنی چه؟ دستش را به فرمان موتور می‌گیرد تا سوار شود، می‌گوید: خیلی‌ها از سیستم حمل و نقل عمومی به خاطر شیوع کرونا می‌ترسند؛ بنابر این مسافران ما بیشتر شده است. چرا که ما در هوای آزاد کار می‌کنیم نه سقفی وجود دارد و نه دری، هوا کاملاً در جریان بوده و احتمال سرایت ویروس کمتر است.

را نبنند اما یکی از آن آقاها بلند می‌گوید: از روز شنبه به شما ابلاغ کردیم در چند مرحله؛ اما به‌نادید حالا واحدتان پلمب می‌شود. ماموران کرکره مغازه را پایین می‌کشند. برچسب پلمب را زده و صورتجلسه را تنظیم کرده و می‌روند و صاحب ملک می‌ماند و شاگردش و بسته نان و پنیری در دست.

بترهای تخفیف آخر فصل جلوی پاساژها و مغازه‌ها به چشم می‌خورد؛ شاید همین تخفیف‌ها باعث شده که خیلی‌ها به خیابان‌ها آمده و به خرید مشغول شوند.

از زنی که دست دو فرزندش را گرفته و جلوی یکی از مغازه‌ها ایستاده می‌پرسم: مگر خبر ندارید که وضعیت قرمز است؛ چرا برای خرید بیرون آمده‌اید؟

خودش را جمع و جور می‌کند و به اینور و آن‌ور نگاه کرده و با تعجب به من می‌گوید: این همه آدم توی خیابان هستند؛ آن وقت دیواری کوتاه‌تر از من گیر نیارورید؟

با لیخندی که از زیر ماسک مشخص نیست، می‌گویم: نمی‌خواستم ناراحت‌تان کنم. فقط می‌خواهم دلیل‌تان را بدانم که با این وضع، دست بچه‌ها را گرفته و به خیابان آمده‌اید؟

بابی حوصلگی می‌گوید: خوب معلوم است آمده‌ایم خرید؛ با این افزایش قیمت‌ها که نمی‌توانیم چیزی بخریم؛ حالا که تخفیف گذاشته‌اند مگر بتوان چیزی پیدا کرد و برای بچه‌ها خرید.

زن که انگار چانه‌اش گرم شده باشد می‌گوید: من نمی‌دانم شما چقدر حقوق می‌گیرید؛ اما من و شوهرم با دو بچه و حقوق ماهی سه تومان باید کرایه دو برابری خانه را بپردازیم و هم شکم‌شان را سیر کنیم و هم در این اوضاع ناشاد با یک گوشی تلفن شکسته، بچه‌هایمان را «شاد» کنیم.

زن دل پری دارد. می‌گوید: به جای این سؤال‌ها در گزارش‌تان بنویسید خانواده کارگر بیچاره‌ها چطوری برای هر بچه‌شان یک موبایل یا تبلت بخرند؛ از کجا بیاورند؟ هیچ کس به فکر ما نیست. راستش را بگویید چرا اینها را نمی‌نویسید، فقط تا می‌بینید آمده‌ایم چیزی بخریم ه سراغمان می‌آیید.

«تهران قرمز شده؛ اما باز هم هیچکس عین خیالش نیست. این همه می‌گویند آمار فوتی‌ها بالا رفته و در خانه بمانید اما باز هم همه بیرون هستند». صحبت زن تمام نشده، یک نفر از آن طرف می‌گوید: حتماً شکمت سیر است؛ بمانیم در خانه چه کسی می‌خواهد برایمان پول بیاورد؟ مگر می‌آیند دم در خانه برایمان رزق و روزی می‌آورند.

آن یکی از آنطرف‌تر می‌گوید: خوب؛ منظورش این است که برای کارهای غیرضرور بیرون نیایید... معلوم است که من و شما برای کار بیرون آمده‌ایم و گرنه دلمان که نمی‌خواهد در این اوضاع قرمز کرونایی مریض شویم و خودمان و خانواده‌مان را اسیر دوا و درمان کنیم. صحبت گل انداخته است؛ داخل قطار مترو جای سوزن انداختن نیست.

یکی از آن طرف به فروشنده‌ای که رد می‌شود تنه زده و می‌گوید: اینها هم ول کن نیستند؛ با این لباس‌های کرونایی‌شان همه جا می‌روند و همه را آلوده می‌کنند. به ایستگاه مدنظر رسیدم. پیاده می‌شوم و در انبوه مسافرائی که از مترو خارج می‌شوند قرار می‌گیرم. با توجه به اجباری بودن ماسک در مترو همه ماسک دارند از ماسک‌های یک لایه گرفته تا چند لایه و شیلد و انواع دستکش.

بیرون از مترو باد خنکی می‌وزد. روی زمین نمی‌از باران صیحگاهی نشسته است.

مغازه‌ها باز هستند. البته تک و توک بسته‌اند؛ نمی‌دانم به خاطر مصوبات ستاد کرونا بوده یا اینکه هنوز به سر کار نیامده‌اند. اما بازار دستفروشان داغ داغ است. از قوطی و ظرف‌های فریزی گرفته تا بلوز و شلوار و روسری؛ مشتریان‌شان هم زیادند. انگار که ارزان‌تر می‌فروشند که توانستند این همه مشتری جلب کنند. همینطور که در خیابان راه می‌روم تیمی از افرادی را می‌بینم که دفتر و دستک دارند و اکثراً کت و شلوار پوشیده‌اند.

در کناری می‌ایستم و نگاهشان می‌کنم. دو سه نفر با مامور پلیس وارد مغازه‌ای شده و بعد از توقیفی بیرون می‌آیند.

صداهایشان تقریباً بلند شده؛ مردی که انگار صاحب ملک است خواهش می‌کند. التماس می‌کند که مغازه